



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۰۷

دکتور زمان ستانیزی

فدرالیزم

قسمت دوم

فشرده قسمت اول:

جوامع بشری باید در گستره تاریخ از تجارب سیاسی همدیگر بیاموزد، در غیر آن تکرار تجارب ناگوار و تلخ سیر حرکت شان را به ناپودی سوق می دهد. متأسفانه مسائل افغانستان اکثریت اوقات در سایه شعارهای سیاسی مطرح می شود، تا در روشنی نظریات علوم سیاسی استوار بر اصول علمی و تجارب عینی جهان معاصر. نظریات و تیوری های علوم سیاسی بر اساس فرضیه های واقعیت بینانه، تجارب قابل تطبیق و تکرار، استنتاج تحقیقی و استنباط منطقی استوار است و هدف از آن ها تأیید نظریات علمی متداول، تنویر افکار سیاستمداران، روشنگری مسیر ملت به سوی صلاح و فلاح برای بهبود شرایط جامعه است. در سال های اخیر مسئله تغییر نظام تشکیلات سیاسی در افغانستان به حیث راه حلی برای برطرف کردن مشکلات کشور پیشنهاد شده است. در این سال ها آنگاه که از تغییر نظام تشکیلاتی در افغانستان صحبت به میان می آید معمولاً از نظام فدرالی ایالات متحده امریکا به طور نمونه نام می برند. بدون آنکه به تفاوت های نوعی نظام های فدرالی، شرایط اولیه تطبیق و تاریخچه تحول و تکامل آن که بیانگر راز موفقیت آن است از دیدگاه علمی توجه شود. این نوشته کوششی است در تلافی این نقیصه. نظام برحال افغانستان مثل اکثریت قاطع نظام های معاصر دنیا یک تشکیل متمرکز است. مؤثریت نظام متمرکز برای استقرار سیاسی، پیشرفت متوازن اقتصادی، و رشد و تکامل اجتماعی خصوصاً در کشورهای با ساختار اجتماعی سنتی ضروری پنداشته می شود. برای تغییر نظام تشکیلاتی در افغانستان دو بدیل موجود است.

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Stanizai_zaman_federalisme_۱.pdf



■ اول - آسیب به استقرار سیاسی:

ساختار سیاسی افغانستان بیشتر به روند، سودان، سومالیا، نایجیریا، کانگو، ایریتریا، اوزبیکستان و پاکستان... می ماند تا به امریکا و آلمان. روندی ای که توتسیها بیش از هفتصد هزار هوتی را قتل عام کردند و سودانی که مسیحیون در جنوب منطقه خود را از مسلمانان شمال جدا کردند و اکنون به قتل و قتال همدیگر پرداخته اند، یا صد ها هزار هندو و مسلمان که در تجزیه هند و پاکستان کشته شدند، ده ها هزار بنگالی که در تجزیه پاکستان غربی و بنگله دیش کشته شدند، صدها هزار مسلمان بوسنیا، ده ها هزار کاتولیک های کرواتی و اورتودکس های سربایی و... همه قربانی چنین بازی های سیاسی شدند.

وضع سیاسی افغانستان به مراتب وخیمتر از این کشورهاست و در هر سرحدش کشور مداخله گری در کمین نشسته تا آتش نفاق را شعله ورتر سازد، خشونت تجزیه احتمالی آن به مراتب شدیدتر، مرگبارتر و خونبارتر خواهد بود.

■ دوم - خسارات جبران ناپذیر اقتصادی:

از نگاه اقتصادی همچنان فدرالیزم هویت محوری باعث ایجاد دیوارهایی می شود که توأمیت و انسجام امور و تشریک منابع طبیعی میان اعضای فدرالیزم را ضعیف می سازد، هم از نگاه عرضه و تقاضا و هم از نگاه بازاریابی. به طور مثال در یک افغانستان فدرالی ممکن ننگرها و کندهار و بلخ حاضر باشند برای بازاریابی محصولات عمده شان چون نارنج، انار و خربوزه دست باز داشته باشند، ولی ممکن لوگر، شبرغان و هلمند بیشتر علاقمند باشند تا مس، گاز طبیعی و یورانیم مناطق خود را در بازارهای بین المللی در مقابل اسعار خارجی تبادل کنند. وضع مناطقی که منابع طبیعی محدود یا اقلیم خشک دارند بیشتر در رکود اقتصادی می مانند. پس هیچ ثمره رفاه مردمی از نظام فدرالی هویت محوری متصور نیست. و اگر کار به تجزیه کشور برسد اوضاع از این هم وخیمتر می شود؛ زیرا هم در رقابت سیاسی منطقه و جهان، کشورهای کوچکتر بعد از تجزیه برزندگی خود را از دست می دهند، و هم از نگاه اقتصادی عقب تر می مانند؛ زیرا منابع طبیعی قلمرو کوچکتر شان تکافوی احتیاجات شان را نمی کند.

از اینجاست که در جهان سوم فدرالیزم هویت محوری نتایج مثمر و مفید به جا نگذاشته. در چنین شرایط برانگیختن احساسات مردم از روی شعارهای سیاسی و تبعیض آمیز هم جرم سیاسی است و هم جرم اخلاقی. عملی کردن پیشنهاد برای تغییر نظام یک کشور در بهترین شرایط صلح امر نهایت دشوار است، چه رسد به حالت بحرانی و جنگ زده افغانستان که در آن استقرار صلح ممکن به نظر نمی رسد.

نظام کانفدرالی

کانفدرالیزم یا نظام کانفدراسیون آن است که چند کشور مستقل برای منافع مشترک همدیگر باهم داخل یک پیمان شوند و با هویت مملکتی، حاکمیت سیاسی و قانون سیاسی مستقل روش های سیاسی و اقتصادی خود را هم جهت سازند.

کانفدراسیون ها به سبب نداشتن اداره مقتدر مرکزی و ضعف انسجام امور دوام و پایداری زیاد ندارند، مگر آنکه از سطح کانفدراسیون به تدریج و محتاطانه به سوی نظام فدرالی قدم بگذارند. این روش و روند مستلزم استقامت و پایداری مداوم است تا از تجربیات پروسه هماهنگ سازی و هم جهت سازی بیاموزند و ناسازگاری ها را از میان بردارند.

کانفدراسیون های ایالات متحده امریکا در سال ۱۷۸۹، سوئیس در سال ۱۸۴۸ و آلمان در سال ۱۸۶۶ به نظام های فدرالی تبدیل شدند و از نگاه تشکیلات دولتی از موفق ترین نظام های دنیا به شمار می روند. اتحادیه اروپا همین نمونه اتحاد تدریجی را روی دست گرفته که بعد از معاهده روم در سال ۱۹۵۸ بازار مشترک اروپا را تشکیل دادند و در سال ۱۹۹۳ به کانفدراسیون اتحادیه اروپا ارتقا کرد.

کشورهای استعمارگر غرب به سبب تعصبات سنتی و هم به خاطر منافع استثماری خود به هیچ صورت حاضر نیستند کشورهای جهان سوم به خصوص کشورهای اسلامی دارنده کانفدراسیون‌های قوی و مؤثر اقتصادی باشند. اروپایی‌ها از عدم رشد شعور سیاسی جوامع اسلامی استفاده کرده، آن‌ها را ضعیف و متلاشی‌نگه می‌دارند تا از منابع طبیعی شان بهره بیشتر ببرند. به همین سبب همه کوشش‌ها در این راه به ناکامی انجامیده:

از پان اسلامیزم سید جمال‌الدین افغان تا اخوانیزم معاصر، از پان تورانیزم دوره انحطاط ترکیه عثمانی تا فدراسیون جمهوریت‌های متحده عرب جمال ناصر با عضویت مصر، سوریه، عراق و یمن، تا تجدد سوسیالیزم عرب قذافی و تشکیل فدراسیون مصر، سودان، لیبیا و کوشش بعدی آن برای اتحاد لیبیا، تونس و الجزایر و کوشش‌های ملک فیروز خان نون؛ صدراعظم پاکستان در ۱۹۵۸ برای تشکیل فدراسیون بین افغانستان، پاکستان و ایران... همه از بین رفتند. کانفدراسیون افغانستان، پاکستان و ایران به سبب تاریخ و فرهنگ مشترک، مجاورت جغرافیایی، منابع طبیعی و ثروت‌های بشری فراوان امکان موفقیت بیشتر داشت که به نفع هر سه کشور بود. احتمالاً هم به همین سبب ابرقدرت‌های متخاصم این کوشش را در نطفه از میان بردند.

متأسفانه تحلیل‌گران تحولات اوضاع سیاسی سال‌های بعد از جنگ دوم اروپا را در این سه کشور از دیدگاه جهان بینی گسترده بررسی نمی‌کنند. مثلاً سقوط حکومت محمد مصدق در ایران در ۱۹۵۳ یک امر مستثنی پنداشته می‌شود، حال آنکه با تغییر غیر متوقعه حکومت شاه محمود خان در افغانستان صرف دو هفته بعد از سقوط مصدق و از میان بردن حکومت ملک فیروزخان نون در پاکستان در ۱۹۵۸ که هر کدام این‌ها به نحوی کودتاهای از بیرون رهبری شده بودند با هم ارتباط کامل داشتند. در هر سه کشور حکومت‌های آزادی خواه و مردمی از بین برده شد، در هر سه کشور نظامیان یا روی صحنه یا عقب پرده زمام امور را در دست گرفتند، در هر سه کشور انگیزه تشکیل کانفدراسیون در نطفه از بین رفت و در عوض هر سه کشور در پیمان‌های نظامی سیاسی مرتبط به واشنگتن یا مسکو و اداری به عضویت شدند که در نتیجه ایران و پاکستان شامل پیمان سنتو شدند و افغانستان در دام و دامن مسکو افتاد و به این صورت با از بین رفتن محوریت منطقوی این کشورها اقمار دیگران گردیدند.

تشکیل یک پیمان اقتصادی بین افغانستان، پاکستان، ایران و احتمالاً تاجیکستان در قدم اول، ارتقا به کانفدراسیون منطقوی در قدم دوم، و هم فدراسیون قدرتمندتر در مرحله نهایی بهترین راه نجات از بحران‌های سیاسی و اقتصادی این کشورهاست. ولی ایجاد یک کانفدراسیون موفق مستلزم رشد روحیه مثبت، شعور سیاسی بلند، و آگاهی و جهان بینی گسترده در سطح مردمی است تا این راه با تعقل و سنجش پیموده شود.

تشکیل کانفدراسیون منطقوی برای کشورهای عضو هم چلنج‌ها را ایجاد می‌کند و هم امکانات فواید زیادی را وعده می‌دهد.

○ چلنج‌های عمده همانا مداخلات غرض‌آلود بیگانگان و دسایس استخبارات استعمارگر غرب خواهد بود که اذهان مردم این کشورها را در مقابل یکدیگر زهرآگین‌نگه می‌دارند. مسایل اقتصادی از قبیل عدم توازن در ثروت‌های طبیعی و بشری و تشریک آن در حیطه قراردادهای داخل کانفدراسیون که مستوجب تصمیم‌گیری‌های اصولی و اساسی اند، چلنج دوم خواهد بود. مشکل سوم عیار ساختن روحیه مثبت برای

همگون ساختن یا اقلماً هم جهت ساختن ذهنیت های مردم یکدیگر خواهد بود به خصوص اینکه هر تفاوت را اختلاف نپندارند و در رفع و دفع مشکلات تصامیم و قایوی هوشمندانه اتخاذ کنند. مشکلاتی که می توانند از آغاز دامنگیر ایجاد کانفدراسیون شود مهار کردن ذهنیت های فرار از مرکز است که می توانند چنین پیمان را قبل از تشکیل آن از هم متلاشی سازد: مثلاً ذهنیت نژاد پرستی، تفوق گرایی و خود مرکز پنداری در ایران، ذهنیت اسارت در منجلا ب هویت هندی در پاکستان، توانمندی برای رهایی از ذهنیت سایه استعمار فرهنگی روسی در تاجیکستان و ذهنیت حساسیت های تار و تفرقه نژادی، زبانی، قبیله و منطقوی در افغانستان.

ایجاد چنین کانفدراسیون ایران را از انزوای شیعه - سنی و از تجرد تعذیرات غرب نجات می دهد، تشویش نابرابری پاکستان در مقابل هند و رقابت فرهنگی با هند رفع می شود و تاجیکستان از تجرد فرهنگی میان کشور های عمدتاً ترکستانی آزاد می شود. بدیهی است که بیشترین منفعت تشکیل چنین کانفدراسیون نصیب افغانستان خواهد شد؛ زیرا در قدم اول مداخلات همسایگان در قرینه جنگ های نیابتی خاتمه می یابد و مردم به دور هویت ملی خود گرد می آیند. قدرت و توانمندی بیشتر حکومت و مردم به خصوص نسل جوان کشور عوض کشت و خون در جبهات جنگ عطف برنامه های اقتصادی برای بهبود کشور می گردد که ملت ستم دیده و جنگ زده افغانستان بیشتر از چهل سال آرزوی آن را به دل می پروراند.

هیچ مشکل افغانستان بدون پایان دادن به حالت بحرانی جنگ حل نمی شود. جنگ های افغانستان هم صبغه ابر قدرتی دارد، همه رنگ نیابتی دارند و هم ریشه های نفاق داخلی. پیشنهاد ایجاد نظام فدرالی به همه این مشکلات می افزاید و هیچ مشکل افغانستان را حل نمی کند در مقابل ایجاد نظام کانفدرالی انگیزه های دامن زدن جنگ های نیابتی را از میان می برد، و با معافیت تعذیرات اقتصادی چون تعرفه های گمرکی افغانستان را شامل بازار مشترک تجارت آزاد و گسترده می سازد که رفاه و امنیت مردم را تضمین می کند.

پس اگر راه حل مشکلات برای افغانستان و منطقه پیشنهاد می شود، مؤثرترین راه تشکیل کانفدراسیون منطقوی است. ولی چون این کوشش را شصت سال قبل ناکام ساخته اند، در کوشش دوباره برای ایجاد چنین اتحادیه کانفدرالی بین افغانستان، پاکستان، ایران و احتمالاً تاجیکستان باید با سنجش و تدبیر بهتر و با از خودگذری و جهان بینی گسترده تر به امید فرادهای صلح در منطقه و در افغانستان متحد قدم گذاشت.

دکتر زمان ستانیزی

استاد علوم سیاسی پوهنتون دولتی کلیفورنیا



قسمت اول این مطلب علمی و پر اهمیت را با فشار بر لینک آتی مطالعه فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Stanizai_zaman_federalisme_۱.pdf